

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی درباره جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بُنْما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۶۷) میزان

آن آشنا پرسید:

- آیا راجع به پیوستار (طیف) پیش گفته سؤالی دارید؟ آیا در آن باره نکته ای برایتان مُبْهَم باقی مانده

است؟

گفتم:

- خیر.

حالا خوب می دانم که اعمال و نیت و تصمیماتِ فطریِ شخص، او را به سویِ ابتدایِ راستِ پیوستار می بَرَد و، برعکس، اعمال و نیت و تصمیماتِ غریزیِ حیوانیِ اش، موجبِ انتقالِ وی به سویِ انتهایِ چپِ طیف می شوند.

و افزودم:

- ضمناً، سمتِ چپِ آن پیوستار، محلِ اجتماعِ لشکرِ شیطان است؛ و انتهایِ راستِ آن، اردوگاهِ سپاهِ رحمان و انسان های معمولیِ مُرَدَد، در آن میان، سرگردان اند.

فرمود:

- استقرارِ شخص در ابتدایِ راستِ پیوستار، نشانهٔ آن است که اعمال و نیت و تصمیماتِ او درست بوده اند؛ و برعکس، انتقالِ وی به انتهایِ چپِ طیف، نشان از اعمال و نیت و تصمیماتِ نادرستِ او دارند. افزود:

- انتهایِ سمتِ چپِ پیوستار، جلوه ای از پست ترین لایهٔ وادیِ مُلک (دوزخ)، و ابتدایِ سمتِ راستِ آن مَظْهَرِ اولین لایهٔ ساحتِ ملکوت (آستانهٔ بهشت) است. و انسان های معمولیِ مُرَدَد، در واقع، در میانِ این وادی و آن ساحت، سرگردان اند.

ادامه داد:

- برای رفتن به سویِ ملکوت، باید تَرَدید را کنار گذاشت و یَکدِلِه شد. خداوند در سینهٔ یک انسان، دو دِل قرار نداده است تا وی، در راهِ بازگشت به پیشگاهِ "او"، دودلیِ پیشه کند.

پرسیدم:

- انسان ها، با رفتن به سمت راست طیف، چه نصیبی می برند؟

پاسخ داد:

- از لبه پرتگاه دوزخ ملک به آستانه بهشت ملکوت منتقل می شوند.

ضمناً ایشان با این کار، در نبرد حق با باطل، با افزودن بر نفرات سپاه رحمان و سنگین تر کردن سمت راست پیوستار، جبهه حق را تقویت می کنند.

نمی دانم چرا از ادامه بحث، احساس نگرانی می کردم.

سعی کردم با شوخی، جو صحت را عوض کنم.

با خنده گفتم:

- چنان از دو طرف طیف سخن می گوید که گویی آن پیوستار یک الاکلنگ است.

ولی آن آشنا، بی آنکه لبخندی بزند، با لحنی جدی فرمود:

- بهتر است بگوییم که آن پیوستار شبیه به شاهین یک ترازو است و دو سر آن دو کفه آن هستند.

سپس پرسید:

- آیا می دانید که در هر فرد آدمی نیز شکلی از این پیوستار وجود دارد؟

گفتم:

- خیر. چه طور؟

فرمود:

- از هر آنچه که در کل هستی (عالمِ کبیر) وجود دارد، در انسان (عالمِ صغیر)، جلوه ای متناظر با آن یافت

می شود.

از آن پیوستار هم جلوه ای شخصی در هر فرد موجود است.

افزود:

- این پیوستار شخصی نیز، از یک منظر، شبیه به یک ترازو (میزان) است. نقطه میانی اش، زبانه شاهین

ترازو ست و در طرفین آن دو کفه قرار دارند.

ادامه داد:

- اعمال و نیات و تصمیماتِ شخص، هر قدر هم که کوچک و ناچیز باشند، بسته به این که نیک اند یا بد،

به ترتیب، در کفه راست یا چپ این ترازو قرار می گیرند.

پرسیدم:

- این پیوستار شخصی، یا به قول شما این ترازو و میزان، گجاست؟ و چرا من، تا کنون، آن را ندیده ام؟

در پاسخ فرمود:

- هر کس در آئینه به خود نگاه کند، می تواند این پیوستار یا ترازو را در تصویر خویش ببیند؛

سرِ او، زبانه شاهینِ آن ترازوست و شانه هایش دو کفه آن اند.

افزود:

- بر دو شانه اش دو فرشته نشسته اند و همه نیت و تصمیمات و اعمال نیک و بدِ او را، چه کوچک و چه

بزرگ، مرتباً و بی وقفه، در کفه های مربوطه قرار می دهند؛

نیات و تصمیمات و اعمال نیک (حسنات) وی را در کفه راست می گذارند و نیت و تصمیمات و اعمال بد

(سیئات) او را در کفه چپ.

پرسید:

- یک انباردار، پس از دریافت مقداری کالا، با آن چه می کند؟

گفتم:

- آن ها را می شمارد و یا وزن آن ها را با ترازو اندازه می گیرد، و آنگاه، این دو کمیت (تعداد و وزن) را

همراه با بهای مربوط به هر قلم کالا، در برگه و یا دفتری می نویسد.

یعنی او در آن برگه یا دفتر، در مقابل هر قلم کالا، دو عدد را ثبت می کند: یکی مقدار و دیگری ارزش آن

را.

یعنی چند و چون آن را.

فرمود:

- به همین نحو، نهادنِ یک نیت یا تصمیم یا عمل در کفه های آن ترازو و ارزش گذاری و توزینِ آن ها را هم می توان، به تعبیری، همچون مقدمه ای برای ثبتِ آن ها در یک نامه یا کتاب در نظر گرفت.

افزود:

- آن دو فرشته نیز، همزمان با ارزش گذاری و توزینِ هر نیت و تصمیم و عملِ نیک یا بدِ شخص، بی درنگ، چند و چونِ آن را در کتاب یا نامه اعمالِ مربوط به وی ثبت می کنند.

پس از اندکی مکث فرمود:

- برآیندِ این توزین و ثبت، از آن پس، سرنوشتِ آن فرد را تعیین خواهد کرد.
اگر کفه راستِ میزان یا ترازویِ شخص بر کفه چپ اش بچَرَبَد، در قیامت نامه اعمال اش را به دستِ راست اش می دهند و او، به اذنِ "او"، به دنبالِ نوری که پیشاپیشِ وی می دَوَد به سمتِ بهشت می رَوَد؛

افزود:

- در حقیقت، این نور، باطنِ اعمالی نیک و نورانی است که او قبلاً انجام داده است
و یا به دیگر سخن،
این نور، جلوه دیگری از نامه اعمال اوست که این بار، به تعبیری دیگر، از پیشِ رو به وی داده می شود.

آهی کشید و ادامه داد:

- و وای بر کسی که نامه اعمالش را به دست چپ اش می دهند، و یا آن را از پشت سرش دریافت می کند.
اعمال سیاه چنین کسی همچون تاریکی هایی وی را احاطه کرده و راه ی را تشکیل می دهند که او را به دوزخ می برد.

پرسیدم:

- آیا ممکن است به چنین شخصی مجال دیگری برای جبرانِ مافات داده شود؟

پاسخ داد:

- در حالتِ عادی خیر.

ولی اگر، به لطفِ "او"، به وی چنین فرصت ی داده شود، تنها می تواند، به اذنِ "او"، از راهی که به سویِ ظلمات رفته است باز گردد و از اندک نوری که احتمالاً هنوز برایش موجود است طلبِ روشنایی کند.

پرسیدم:

- منظورتان از این نور احتمالاً هنوز موجود چیست؟

فرمود:

- باقیاتِ صالحاتِ خودِ او در دنیا، و یا اعمالِ نیکی که دیگران، به نیتِ طلبِ مغفرت و ثواب برای او، انجام می دهند.

آن آشنا، آنگاه، اندیشناک به سوی پنجره رفت و به آسمان نگریست.

هشدار گونه زیر لب فرمود:

- آن میزان، که قرار است در روزِ داوری به صحنه آورده شود، هم اینک، به صورتی و به تعبیری، برای هر

کس نهاده شده است.

قیامت از هم اکنون، در برزخ، برپاست.

منتها، دیدنِ آن به چشمی خاص - چشمِ برزخ بین و حقیقت بین (عین الیقین) - نیاز دارد.

افزود:

- آنان که، به لطفِ خداوند، پیش از مرگ از این گونه چشم برخوردار گشته اند، قیامتِ موجود را دیده و از

آن سخن گفته اند.

درگذشتگان، و حتی برخی از زندگان نیز، هم اکنون آن صورتِ برزخی (قیامتِ صُغری) را، به اذنِ "او"،

مُشاهده می کنند.

ادامه داد:

- البته، صورتِ حقیقی و نهاییِ میزان (ترازویِ سنجش) و قَرآیندِ داوری، در قیامتِ کُبری، برای همگان،

عیان خواهد شد.

ادامه دارد